



تنزیه خداوند و پاسخی به مرحوم قاضی

چندی است که پیروان مسلک عرفان داستانی را از مرحوم قاضی برای بنده میفرستند که ایشان مرحوم شیخ احمد احسائی (اع) را نعوذ بالله مشرک خوانده و همین نقل قول از پیر خود را حجتی در رد شیخیه دانسته و باب تحقیق را برای خود می بندند.

لذا لازم دیدم در این وبسایت که هدف آن روشنگری منصفانه است، سخن مرحوم قاضی را نقل کرده و یک بار برای همیشه به این ادعا پاسخ دهم تا مریدان آن جناب لاقل همین متن کوتاه را خوانده باشند.

اما آنچه در کتب و وبسایت ها نقل شده:

مرحوم حضرت آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی می فرمودند:

یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم: در عقیده شیخیه چه اشکالی است؟! آنها هم اهل عبادتند و اهل ولایتند؛ بخصوص نسبت به امامان (ع) مانند خود ما بسیار اظهار محبت و اخلاص می کنند و فقه شان هم فقه شیعه است و کتب اخبار را معتبر می دانند و به روایات ما عمل می نمایند؛ خلاصه هرچه می خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهت اخلاق و عمل پیدا کنیم نمی یابیم!

مرحوم قاضی فرمودند: فردا «شرح زیارت» شیخ احمد احسائی را بیاور!

من فردا «شرح زیارت» او را خدمت آن مرحوم بودم.

فرمودند: بخوان!

من قریب یک ساعت از آن قرائت کردم.

فرمودند: بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟! اشکال آنها در عقیده‌شان می‌باشد.

این شیخ در این کتاب می‌خواهد اثبات بکند که: ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و آن مافوق اسماء و صفات اوست؛ و آنچه در عالم متحقق می‌گردد، با اسماء و صفات تحقق می‌پذیرد؛ و آنها مبداء خلقت عالم و آدم و موثر در تدبیر شؤون این عالم می‌باشند در بقاء و ادامه حیات. آن خدا اتحادی با اسماء و صفات ندارد و اینها مستقلا کار می‌کنند و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می‌گیرد؛ نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و درو هم نمی‌گنجد.

بنابراین، شیخ احساساتی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند؛ و این عین شرک است.

خب! در اول خدا ایشان را بیامرزد که کمی انصاف داشته و مانند دیگران تهمت‌ها را دستمایه قرار نداده‌اند. اما پاسخ به ایراد ایشان از این قرار است:

ایراد اول مرحوم قاضی این است که ما می‌گوییم ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و آن ما فوق اسماء و صفات است.

البته هیچگاه فکر نمی‌کردم که شخصی از شیعه باشد که ذات خدا را برتر از اسماء و صفاتش نداند! و از اساتید عذرخواهم که مجبورم از بدیهیات دفاع کرده و توضیح دهم.

ابتدا باید ذات و صفات را معنی کنیم تا ایراد گرفتن‌ها بازی با کلمات نباشد.

بطور ساده: ذات خود چیز را می‌گویند و صفت آن رنگ‌ها و شکل‌ها و حالات و اوضاعی است که قابل تغییر است. مثلاً زید ذاتی دارد که در هیچ حالی از حالات عوض نمی‌شود و صفاتی دارد چون جوانی و پیری و چاقی و لاغری و صحت و ناخوشی و علم و نادانی و بزرگی و کوچکی و بلندی و کوتاهی و سفیدی و سیاهی و همچنین باقی صفات آن و هریک از این صفات قابل تغییرند مگر ذات زید که در همه احوال همان زید است و عمرو و بکر نمی‌گردد.

و هیچ مخلوقی نیست مگر آنکه مرکب از این دو بوده و ذات و صفاتی دارد و چیزی نیست که این دو را نداشته باشد. چرا که ذات در پیدایی خود محتاج و وابسته به صفات است و صفات در برپایی خود محتاج به ذات‌اند.

نمی‌بینید که تخت مرکب است از ذاتی که چوب باشد و از شکلی که صفت باشد و نه چوب تنها پیدایی دارد و نه شکل تنهای تخت را میتوان متصور شد.

و شکی نیست که ذات غیر صفات است مثل آنکه چوب غیر شکل تخت است و صفت غیر ذات است مثل آنکه شکل تخت، غیر معنی چوب است چرا که تخت آهنی هم داریم و عصای چوبی هم دیده‌ایم.

نتیجه اینکه ذات در پیدایی محتاج به صفت است که غیر خود اوست و صفت در برپایی محتاج به ذات است که غیر خود اوست پس هر دو محتاج به غیر خودند و به غیر خود باید قرین شوند تا پیدا شوند یا برپا گردند و آن چیز مرکب، از دو فقیر و محتاج حاصل شده است.

اما اینکه گفتند میگوییم ذات خداوند دارای اسماء نیست و ما فوق اسماء و صفات خداست، این دو معنی میتواند داشته باشد.

به یک معنی خداوند مالک کل شیئی هست، از جمله اسماء خود و لله الاسماء الحسنی. و قطعاً چنین منظوری نداریم که خداوند اسمی را دارا نیست.

اما اینکه بگوییم اسماء خدا و ذات خدا یک چیز اند خلاف مسلم توحید است، چرا که ما به توحید ذات خدا و قدیم بودن او معتقدیم و نه ترکیب را در او جایز میدانیم نه احتیاج را. و اگر اسماء و صفات خداوند را با ذاتش یکی بدانیم اثبات ترکیب و احتیاج برای خداوند شده و نشاید که اسماء متعدد و حادث را در ذاتش شریک کنیم. این از دلایل عقلی.

اما آنچه که در آیات و احادیث در این خصوص وارد شده آنقدر هست که برای تجمیع آنها کتابی باید نوشته شود اما بطور خلاصه بعضی از این احادیث را ذکر میکنم:

1- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ

مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: الله اکبر (خدا بزرگتر است)

فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟

فرمود، خدا از چه بزرگتر است؟

فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

عرض کرد: از همه چیز،

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَدِّثْهُ

فرمود: خدا را محدود ساختی،

فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ

عرض کرد: پس چه بگویم؟

قَالَ قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ

فرمود: بگو خدا بزرگتر از آنست که وصف شود./ اصول کافی جلد 1 صفحه: 159 روایه: 8

2- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ فِي كِتَابِهِ وَ أَسْمَاؤُهُ وَ صِفَاتُهُ هِيَ هُوَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع:

ابوهاشم گوید خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید و گفت بمن بگوئید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای پروردگار هست، آن اسماء و صفات، خود پروردگار است حضرت فرمود:

إِنَّ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَيْنِ؛

سخن تو دو معنی دارد،

إِنْ كُنْتَ تَقُولُ هِيَ هُوَ أَيْ إِنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَ كَثْرَةٍ فَتَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ

اگر مقصود تو که گوئی اینها خود او هستند اینست که خدا متعدد و متکثر است که خدا برتر از آنست (که متکثر باشد)

وَ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ هَذِهِ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ فَإِنَّ لَمْ تَزَلْ مُحْتَمِلٌ مَعْنَيْنِ؛

و اگر مقصودت این است که این اسماء و صفات ازلی (همیشگی) می باشند، ازلی بودن دو معنی دارد:

فَإِنْ قُلْتَ لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَ هُوَ مُسْتَحِقُّهَا فَنَعَمْ

و اگر بگوئی خدا همیشه با آنها علم داشته و سزاوار آنها بوده، صحیح است

وَ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ لَمْ يَزَلْ تَصْوِيرُهَا وَ هَجَاؤُهَا وَ تَقْطِيعُ حُرُوفِهَا فَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ

و اگر بگوئی تصویر آنها و الفبای آنها و حروف مفرد آنها همیشگی بوده، پناه میبرم بخدا که با خدا چیز دیگری در ازل بوده باشد

بَلْ كَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا وَ سَبِيلَهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَ يَعْبُدُونَهُ وَ هِيَ ذِكْرُهُ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَا ذَكَرَ وَ الْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ الْأَسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ وَ الْمَعَانِي وَ الْمَعْنَى بِهَا هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَلِيْقُ بِهِ الْإِخْتِلَافُ وَ لَا الْإِتِّلَافُ وَ إِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَ يَأْتِلِفُ الْمُتَجَزِّئُ فَلَا يُقَالُ اللَّهُ مُؤْتَلَفٌ

بلکه خدا بود و مخلوقی نبود، سپس این اسماء و صفات را پدید آورد تا میان او و مخلوقش واسطه باشند و بوسیله آنها بدرگاه خدا تضرع کنند و او را پرستش نمایند و آنها ذکر او باشند، خدا بود و زکری نبود و کسی که بوسیله ذکر یاد شود همان خدای قدیمست که همیشه بوده و اسماء و صفات مخلوقند و معانی آنها و آنچه از آنها مقصود است همان خدائیسست که اختلاف و بهم پیوستگی او را سزاوار نیست، چیزیکه جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد پس نباید گفت: خدا بهم پیوسته است

وَلَا إِلَهَ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَلَكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ لِأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَاللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهِّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثَرَةِ وَكُلٌّ مُتَجَزِّئٌ أَوْ مُتَوَهِّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثَرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَى خَالِقٍ لَهُ

و نه خدا کم است و نه زیاد است بلکه او بذات خود قدیمست، زیرا هر چیز که یکتا نباشد تجزیه پذیر و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نشود. هر چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت باو تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند،

فَقَوْلُكَ إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ خَبَرْتَ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ فَنفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْعَجْزَ وَجَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ وَكَذَلِكَ

اینکه گوئی خدا تواناست خبر داده‌ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه ناتوانی را از او برداشته‌ای و ناتوانی را غیر او قرار داده‌ای

قَوْلُكَ عَالِمٌ إِنَّمَا نفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَجَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ وَإِذَا أَفْنَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْنَى الصُّورَةَ وَالْهَجَاءَ وَالتَّقْطِيعَ وَلَا يَزَالُ مَنْ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا

و نیز اینکه گوئی خدا عالمست، با این کلمه جهل را از او بر داشته‌ای و جهل را غیر او قرار داده‌ای و چون خدا همه چیز را نابود کند، صورت تلفظ و مفردات حروف را هم نابود کند و همیشه باشد آنکه علمش همیشگی است.

فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ سَمِينَا رَبَّنَا سَمِيعًا فَقَالَ:

آن مرد عرض کرد پس چگونه پروردگار خود را شنوا می‌نامیم؟ فرمود:

لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَسْمَاعِ وَلَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْسِ

وَكَذَلِكَ سَمِينَاهُ بَصِيرًا لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَلَمْ نَصِفْهُ بِبَصَرٍ لِحُظَّةِ الْعَيْنِ

وَكَذَلِكَ سَمِينَاهُ لَطِيفًا لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ مِثْلَ الْبُعُوضَةِ وَ أَخْفَى مِنْ ذَلِكَ وَ مَوْضِعِ النُّشُوءِ مِنْهَا وَ الْعَقْلِ وَ الشَّهْوَةِ لِلْسَّفَادِ وَ الْحَدَبِ عَلَى نَسْلِهَا وَ إِقَامِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ وَ نَقْلِهَا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْأَوْدِيَةِ وَ الْقِفَارِ فَعَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ بِلَا كَيْفٍ وَ إِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُكَيَّفِ

از آن جهت که آنچه با گوش درك شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را بگوشی که در سر فهمیده می‌شود توصیف نمی‌کنم،

همچنین او را بینا می‌نامیم از آن جهت که آنچه درك شود مانند رنگ و شخص و غیر اینها بر او پوشیده نیست ولی او را به بینائی نگاه چشم توصیف نکنیم و همچنین او را لطیف نامیم برای آنکه بهر لطیفی دانااست مانند پشه و کوچکتر از آن و محل نشو و نمای او و شعور و شهوت جنسی او و مهرورزی به اولادش و سوار شدن بعضی بر بعض دیگر بردن خوردنی و آشامیدنی برای اولادش در کوه ها و کویرها و نهرها و خشکزارها، از اینجا دانستیم که خالق پشه لطیف است بدون کیفیت، کیفیت تنها برای

وَكَذَلِكَ سَمَيْنَا رَبَّنَا قَوِيًّا لَا بِقُوَّةِ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُ قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ وَ لَاحْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ مَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النِّقْصَانَ وَ مَا كَانَ نَاقِصًا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ وَ مَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزًا فَ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا شِبَهَ لَهُ وَ لَا ضِدَّ وَ لَا نِدَّ وَ لَا كَيْفَ وَ لَا نِهَآيَةَ وَ لَا تَبْصَارَ بَصَرٍ وَ مُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تُثَمِّلَهُ وَ عَلَى الْأَوْهَامِ أَنْ تُحَدِّهَ وَ عَلَى الضَّمَائِرِ أَنْ تُكُونَهُ جَلٌّ وَ عِزٌّ عَنْ أَدَاةِ خَلْقِهِ وَ سِمَاتِ بَرِيَّتِهِ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

و همچنین پروردگار خود را توانا نامیم نه از جهت توانائی مشیت کوبی که میان مخلوق معروف است، اگر توانائی او توانائی مشیت کوبی معمول میان مخلوق باشد تشبیه به مخلوق می‌شود و احتمال زیادت برد و آنچه احتمال زیادت برد احتمال کاهش برد و هر چیز که ناقص و کاست باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است، پس پروردگار ما تبارک و تعالی نه مانند است و نه ضد و نه همتا و نه چگونگی و نه پایان و نه دیدن بچشم، بر دلها تحریم شده است که تشبیهش کنند و بر خاطرها که محدودش کنند و بر اندیشه‌ها که پدید آمده‌اش دانند، او از ابزار مخلوقش و نشانه‌های آفریدگانش بالا و بر کنار است، و از آن برتری بسیاری دارد./ اصول کافی جلد 1 صفحه: 157 روایه: 7

3- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيرًا وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ حَرِيزٍ تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ. امام باقر علیه‌السلام فرمود: درباره خلق خدا سخن گوئید و راجع به خدا سخن نگوئید زیرا سخن راجع به خدا جز سرگردانی برای گوینده زیاد نکند. و در روایت دیگری از حرّیز است درباره هر چیزی سخن گوئید ولی راجع به ذات خدا سخن نگوئید./ اصول کافی جلد 1 ص: 124 روایه: 1

4- فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيْنَ الْأَيْنَ بِلَا أَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ امام رضا (ع) فرمود خدای تبارک و تعالی مکانا مکان کرد بی آنکه خود مکانی داشته باشد و چگونگی را چگونگی ساخت بی آنکه خود چگونگی داشته باشد./ اصول کافی جلد 1 ص 118 روایه 2

5- قَالَ وَ كَيْفَ أَصِفُ رَبِّي بِالْكَيْفِ وَ الْكَيْفُ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ رسول الله (ص) فرمود: چگونه توانم پروردگارم را بچگونگی توصیف کنم در صورتی که چگونگی مخلوقست و خدا بمخلوقش توصیف نشود!/ کافی ج 1 ص 127 ح 9

6- سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ. امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا خدا را توصیف نتوان کرد چگونه توان توصیفش نمود که در کتابش فرماید: خدا را چنانکه شأن اوست نشناختند، پس خدا با هیچ مقیاسی توصیف نشود جز آنکه بزرگتر از آنست./ اصول کافی جلد 1 صفحه: 138

7- سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ

منزه باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید./ اصول کافی جلد 1 صفحه: 137

8- قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ عَظَمَ رَبَّنَا عَنْ الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يَحُدُّ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

امام سجاد (ع): همانا خدا به هیچ محدودیتی توصیف نشود، پروردگار ما بزرگتر از وصف است، چگونه بمحدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد بینائیه او را درک نکنند و او بینائیه را درک کند و او لطیف و آگاهست./ اصول کافی جلد 1 صفحه: 135 روایه: 2

9- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
سوره انعام آیه 100

10- بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ سوره انبیاء آیه 18

11- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ سوره انبیاء آیه 22

12- مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ سوره مومنون آیه 91

13- سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ سوره صافات آیه 159

14- سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ سوره صافات آیه 180

15- سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ سوره زخرف آیه 82

و در آخر حدیثی از امام صادق علیه السلام را ذکر میکنم که دقیقاً برعکس کسی را مشرک میدانند که اسماء و صفات خداوند را عین ذات او بداند :

امام علیه السلام میفرماید:

إِسْمُ اللَّهِ غَيْرُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ ءِ وَقَعَ عَلَيْهِ إِسْمُ شَيْءٍ ءِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتْهُ الْأَلْسُنُ أَوْ عَمِلَتْ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ غَايَةٌ مِنْ غَايَاتِهِ وَ الْمَغْيَا غَيْرُ الْغَايَةِ وَ الْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بَحْدٍ مُسَمًّى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَيُعْرَفْ كَيُنَوْنِيَّتُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَى غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرُهُ لَا يَزِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَدًا وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَارْعَوْهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لِأَنَّ حِجَابَهُ وَ مِثَالَهُ وَ صُورَتَهُ غَيْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُتَوَحِّدٌ فَكَيْفَ يُوجَدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ وَ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفْهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ شَيْءٌ ءِ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ ءِ كَانَ وَ اللَّهُ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ وَ هُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ .

امام صادق (ع) فرمود: اسم خدا غیر خود اوست و هر آنچه نام «چیز» بر آن قرار بگیرد مخلوقیست غیر خدا و اما آنچه بزبان تعبیر شود (کلمه الله که بزبان آید) یا بدست انجام گیرد (وقتی بخط نوشته شود) آن مخلوقست و خدا مقصودی از مقاصد او است و صاحب علامت غیر از خود علامت است زیرا علامت توصیف می شود و هر چیز که توصیف شود مصنوع است و صانع همه چیز بهیچ حدی که قابل ذکر باشد توصیف نشود، پدید آورده نشده تا چگونگی پدید آمدنش از روی مصنوعی جز او شناخته

شود و مردم در شناسایی او بهر نهایی که رسند او غیر از آنست، کسی که این حقیقت را بفهمد هرگز گمراه نشود، اینست توحید خالص، با اجازه خدا آن را بجوید نگهدارید و باور کنید و درست بفهمید. هر که گمان کند خدا را با حجاب یا صورت یا مثال شناخته است مشرکست زیرا که حجاب و مثال و صورت غیر خود اوست زیرا او یگانه است و یکتا دانسته پس چگونه او را شناخته باشد کسی که عقیده دارد او را بغیر او شناخته، کسی که خدا را بخدا شناسد او را شناخته است و کسی که او را بخود او شناسد او را نشناخته است بلکه غیر او را شناخته، میان خالق و مخلوق چیز دیگری نیست خدا خالق همه چیز است بدون ماده و مایه، و خدا باسمائش نامیده و خوانده شود، او غیر اسمائش باشد و اسما غیر او.

فکر نکنم برای شخص منصف بیشتر از این نیاز به دلیل باشد.

اما ایراد دوم مرحوم قاضی این است که میگوییم آنچه در عالم متحقق می‌گردد، با اسماء و صفات تحقق می‌پذیرد.

یعنی مرحوم قاضی میخواهد بگوید آنچه در عالم متحقق میشود به ذات خداست؟ پس اسماء و صفات چکاره اند؟ یعنی جمیع صفات خالق و رازق و محیی و ممیت و هزار اسم دیگری که در دعای جوشن کبیر میخوانیم همه برای قشنگی ادعیه گفته شده؟

آیا دعای سمات را خوانده است :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرْجِ انْفَرَجَتْ وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تيسَّرَتْ وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبَاسَاءِ وَ الضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ وَ بَجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَكْرَمَ الْوُجُوهِ وَ أَعَزَّ الْوُجُوهِ الَّذِي عَنَتَ لَهُ الْوُجُوهُ وَ خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَ خَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ وَ وَجَلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي تُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ وَ تُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ يَمْشِيَنَّكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ وَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ بِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ وَ خَلَقْتَ بِهَا الظُّلُمَةَ وَ جَعَلْتَهَا لَيْلًا وَ جَعَلْتَ اللَّيْلَ سَكَنًا «426» وَ خَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَ جَعَلْتَهُ نَهَارًا وَ جَعَلْتَ النَّهَارَ نُشُورًا مُبْصِرًا وَ خَلَقْتَ بِهَا الشَّمْسَ وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ خَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَ جَعَلْتَ الْقَمَرَ نُورًا وَ خَلَقْتَ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَ جَعَلْتَهَا نُجُومًا وَ بُرُوجًا وَ مَصَابِيحَ وَ زِينَةً وَ رُجُومًا وَ جَعَلْتَ لَهَا مَشَارِقَ وَ مَغَارِبَ وَ جَعَلْتَ لَهَا مَطَالِعَ وَ مَجَارِيَ وَ جَعَلْتَ لَهَا فَلَكَأً وَ مَسَابِيحَ وَ قَدَرْتَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا وَ صَوَّرْتَهَا فَأَحْسَنْتَ تَصْوِيرَهَا وَ أَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ إِحْصَاءً وَ دَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيرًا وَ أَحْسَنْتَ تَدْبِيرَهَا وَ سَخَّرْتَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَ سُلْطَانِ النَّهَارِ وَ السَّاعَاتِ وَ عَرَفْتَ بِهَا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ جَعَلْتَ رُؤُوتَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرَأًى وَاحِدًا

الی اخر...

بهترین قضاوتی که میتوان از کلام مرحوم قاضی کرد این است که فکر کرده ما برای اسماء و صفات

خداوند استقلالی قائل شده و آن هارا شریک خدا دانسته ایم. که والله چنین نیست بلکه اسماء و صفات خداوند وسیله ای برای خداوند است تا به آنها اعمال را انجام دهد و **ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها** ، چرا که ذات خداوند منزّه از قرین شدن با مخلوقات است همانطور که امیر المؤمنین علیه السلام در دعای صباح میفرماید **یا من دلّ علی ذاته بذاته وتنزّه عن مجانسة مخلوقاته**.

و ایراد دیگر مرحوم قاضی این بود که ما میگوییم اسماء و صفات مبداء خلقت عالم و آدم است.

در این مورد نیز احادیث فراوانی موجود است اما لطفاً قبل از خواندن ادامه مطلب کمی فکر کنید. تا اینجا فهمیدیم که اسماء و صفات خداوند حادث بوده و مخلوق اند و همه چیز در عالم به اینها انجام میشود، و دانستیم که اسماء و صفات وسیله ای فی مابین خداوند و سایر مخلوقات است چنانکه امام جواد علیه السلام فرمود **كَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقٌ ثُمَّ خَلَقَهَا وَ سِیْلَةً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ** حال آیا امکان دارد مخلوقی قبل از اسماء و صفات خداوند خلق شده باشد؟ یعنی مثلاً موجود دیگری آفریده شده بعد صفت الخالق خداوند خلق شده!! کاش مرحوم قاضی هم قبل از اظهار نظر کمی تأمل و تفکر میکرد.

در این خصوص امام رضا علیه السلام میفرمایند **لَمْ یَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَیْءَ مَعَهُ ثُمَّ خَلَقَ الْأَسْمَاءَ بَدِيعاً وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْأَسْمَاءَ**.

سپس ایراد دیگری گرفته که میگوییم عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می‌گیرد؛ نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و درو هم نمی‌گنجد.

این سخن تهمت بوده چرا که چهارمین رتبه توحید در شیخیه توحید عبادت میباشد، اما چیزی که نباید از آن غافل شد جهت عبادت است. چرا که خداوند در مکانی یا در جهتی نیست که رو به او کنیم و مستقیم او را عبادت کنیم، لذا خداوند در هر عالمی جهت عبادتی برای خلق قرار داد، مانند کعبه که تا رجعت جهت عبادت زمینیان است.

در فرق معبود و جهت عبادت مرحوم کرمانی اع میفرمایند:

بدان که فرق مابین معبود و جهت عبادت آن شد که تو جهت عبادت را برای معبود میخواهی نه معبود را برای جهت عبادت یعنی هر گاه معبود تو را بخدمتی دیگر وادارد دست از آن جهت بر میداری و بجتهتی دیگر خواهی متوجه شد و اگر دل بجهت بسته بودی در مثل این وقت دست از آن معبود برمیداشتی که چرا امر بخلاف آن جهت مطلوب کرد مثلاً کسی طالب ریاست است اگر سلطان باو بگوید ریاست مکن از سلطان منزجر میشود که چرا مرا نهی از ریاست کرد پس از سلطان دست برمیدارد نه از ریاست و هر گاه طالب سلطان و رضای سلطان است دست از ریاست برمیدارد چرا که سخط سلطان در آن است و مقصود رضای سلطان است نه غیر پس معبود در حقیقت آن چیز است که او مقصود اصلی است و جهت آن چیز است که او تابع است

در آخر مرحوم قاضی میگوید : بنابراین، شیخ احساسی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند؛ و این عین شرک است.

حال با احادیث مذکوره و توضیحات فوق منصفانه قضاوت کنید که چه کسی مشرک است؟

ما موحدینی که مواقع صفت را دانسته و ذات خداوند را از صفات مبری دانستیم و به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد شدیم که فرمود **کمال التوحیده نفی الصفات عنه**.

یا ...

در آخر برای معرفت بیشتر در خصوص [اسماء و صفات خداوند به این مطلب](#) مراجعه کنید.